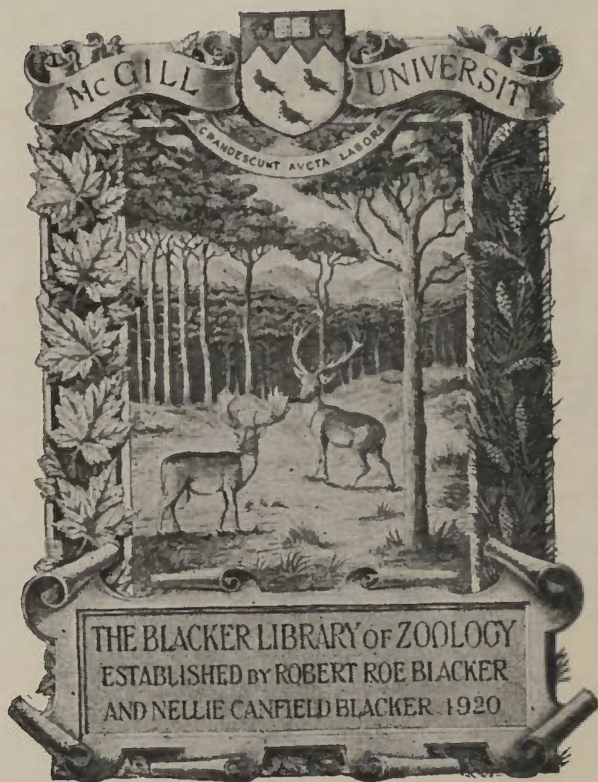


McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D





PRESENTED TO THE LIBRARY

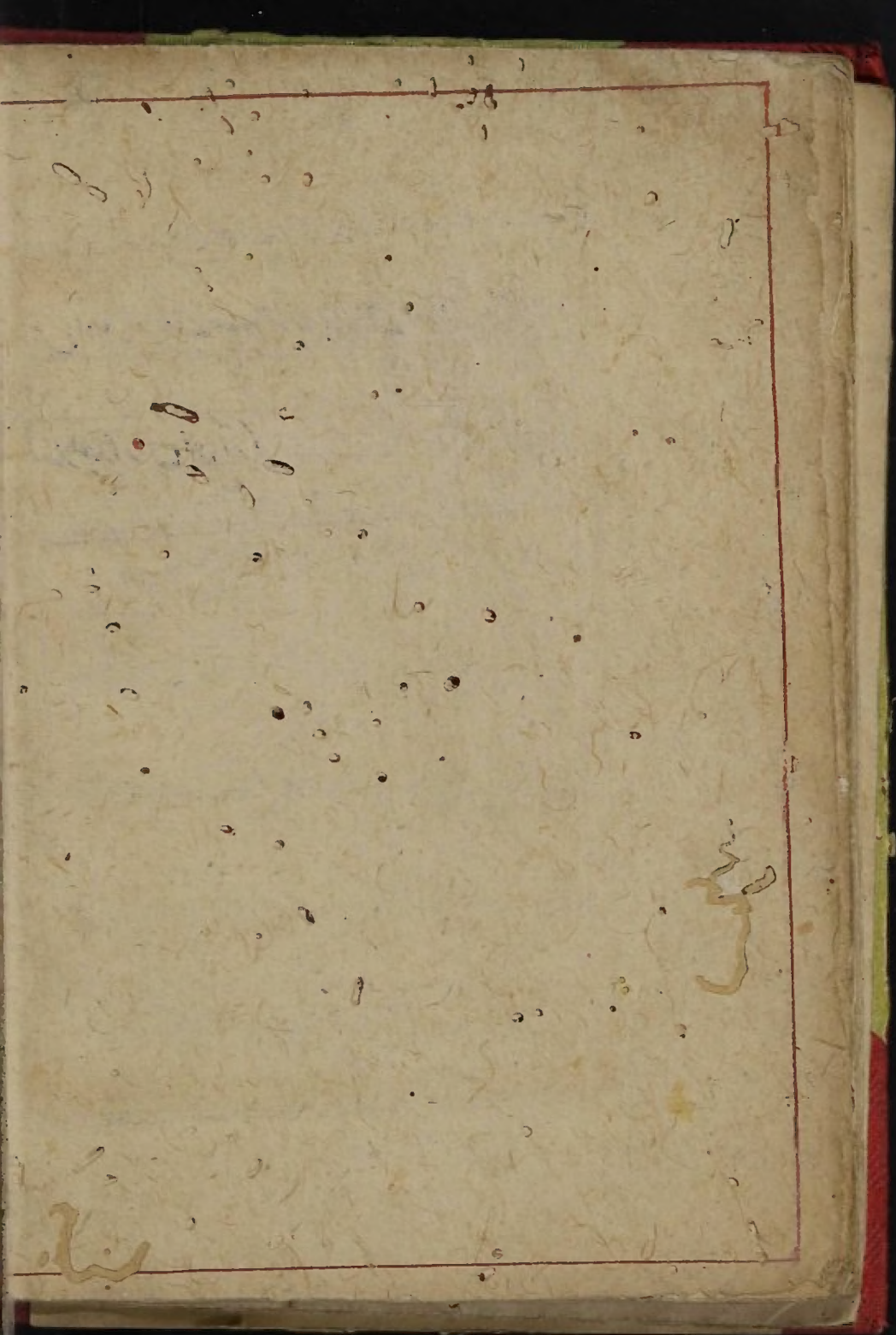
BY

COL. CASEY A. WOOD, M.D., LL.D.

✓ Entered in Union  
May 20/30. annotated  
Cal.







این ادویه را یک یک مرتبه در آب کوهه دریا خشد

کند بعد از آن که عمل آرد در یک تمام شد



اگر چه مهره جانور مانند خشت یا مندراک بوزن یک

سینه چشم بدیدند **دارباری امیر کمار** کینده

بیمور کاغذین ملک چکی ملیند نو چهره نو مار بالا باشد ترا

مجهز تو تک نه هم هر هویج محرم شد موسای ملک

بارسای کینده و بیمور کاغذین و لهور را علاحد در طرف

مسی در سینه بعد از آن دارد های مذکور یک جانمود

سایدودارو که باقی مانده همین طور بدینجا بچرخانند

این ادویه را

ادام طوطیا بر سر ادم چون موی نامک بسایموی

کاغذی حل کرده بشی کنید صاف کردن سیاه چشم بر میر

مقیم بول ایلوه کخ قند سیاه کنید شنبه نمک لاسور

لوم سیاه جسم را ازین لوم طعمه بداده بدید کنید

ایلوه بهلاده الصاف نمک لاسور کنید شنبه ایلوه

قنقله راز لوم طلال جسم نبات بوزن کندم داده

بر اند الصاف نمک لاسور که بکشدیم خود داده تر اند علاج



زیاده شود بجز کربت **لقمه** برای سیاه چشم و کمال چشم

اگر بوقت برآید بر دیشب از هر کس که می خردن زنجبیل یا ایلو

با سکه ادم در دو قطره بدید **بوق** صاف کردن که

**جانور** و اعدا **رشد** و بهینه است که استار و غش

کرده بدید و چون کبوتر هم بسیار مفید است لیکن بشیر

از آن آب اندک در یاسر دهند بعد از روغن **ورن**

**ببین** کنسید در پارچه کهنه امیخته می کشند

بکار برد و دفع شود علاج کلنج سندان از یک سار و عاود

سیم سنی مقدار یک پیرج جانور فاخته زناده را

سجود اندر ساعت فاخته نور درازند یک خواهد آمدن فی الی

جانور کلنج را بان فاخته چسباند و عشته بهین عمل کنند

از موده و مجرب است علاج اگر سنگی جانور یک حصه میل نوش

و یک حصه ابله و در سبز نیمه و کاه و مقدار وانه موته

حبه بند و فوسفات کاه و سبز در اندک و فاخته زناده را



سیا چشم بوقت پیراییدن دو قطره از آب کوبیده داده یک

ساعت نگاه دارد و براند علاج **کودک** **جالتوراج** **ج**

بهت کبکشی در چشم گوش و طهارت کند اگر رخ ندانند نازد

به هم نشسته در آب ساید نگاه دارد و **الصبا** **ای** **کوبی**

فی الفور چون اندک نخورد و دو سه قطره در چشم انداخته

طهارت کند علاج **جالتوراج** **ج** **جالتوراج** در روغن و اندک زایل غش

را خوش بپزد و مال ساید در آن پسندارد و ویر

بابت طفل نافع بدیدهند از تمام هوپان بول حاکم

از درجوت ایک قرقفل **الصا** نوشتا در سوناله بجهت خم لرحوه

اجواین کنایه پیلد زار ملک نور می از آب اموشا شسته

ادم که بفاربرد جوش و لکه سیاه **چشم** سندر جیر می

لمنیلک ایلوه سوناله بجهت قرقفل خود نوله انهمه را در بار جل انداخته

از آب سوجل کند و آب لیمو القدر باشد که بالای دوام باشد

تا که خشد شود مردان **نکته** را مقدار نکودیدند **نکته** لقمه



پیدا حور کان پهل زرد جو بالکنی خلیا سیاه خرابی

بر کتان پیلر پیلر مله موصی سیاه کبیلر اکی احوال بند

بادبان کوکل جو کراچی احوال خراسانی ترکیب **چمن جانور**

**له دریای تلی داشتند** باشد از مودم و مجربت بارو

جول سیاه دریای جانور کندی کند و کند به دره پایش جام

دارد سدا مرغانی ایتر کھا جو کند به دره **ترکیب**

**اکنون بزمی خون بنده شد و وضو خورد و ماند**

احوال خراسان مالکندی کالی زیری کاوردن اسکند ناکوری

رزد جو چاقی مارید خوشکین سمان که تو ماشد باومان باطین

و ابی و بیهوره چند اندر <sup>بدر</sup> تو د مقدار مو به <sup>بدر</sup> التماس <sup>بدر</sup> و <sup>بدر</sup>

وزن برابر لر فتم طپیدن در پارچه صاف نموده مقدار دانه

موتقه کوئی بندد هر دو وقت حاضر را بدید مو میانی

مشک کار دهن بر بهوی کلوی کونه مصیبه یاد برک اسکندر

ناکوری زنجیل مشقی حبل قرنفل بلبل کرد پسند از رخفرا<sup>ن</sup>



در شایستگی سپیده مقدار آنچه در نهاد ارشد از نور

خان گرفته شد علاج جان و جوارحه از مودیت سندان

خزاع و سبک استهلاک و پیرایه و پاره صاف نموده در

انگشت و در مسوره سیاه مقدار دانه جوهرها مانند هر دو

بیش از طعمه بداند است معصای اسباب و بوی خوشتری

زعفران برهوی و قفل و اجزای مصر بلبل و پیل و کلوکی

منه سوزان که بکوبند و بکوبند و بکوبند و بکوبند

و اگر لاغر بودیم غلوه مدهو جنگ را از نیم غلوه کم دهو در شب را بکار دارد

از صبح تا یک نیم هر برافروزد و از نیکین غسل کردن بدن بعد از آن

جوانی نیک سینه کج طعمه بدانا سر دی جو باشد هوا گرم

نبود و در گرم بد چو غلوه از تمام سال گامی است بوف طعمه در آن

بد بد با سره روز بعد از آن اندازد سر را در بد بد و سر اند و اگر از خوردن

طعمه را در شب اندازد بیک نیست علی الصلح در این بنیدارد و ادویه مذکور

است اندر جو کب سینه ایلون و نقل مهر بهر دو فیه را



مسی که با قلعه باشد انداخته خوشین بدید چون غلط شود از اثر

فرود آورده ادویه را یا قند سیاه انداخته خوشین بدید و ایستاد

علیه کشید یا شستن ناسه که زیاد خواهد آمد از سوزن فرو حال بد

حال خان کرده شد و او را قلعیدار پید نمودند بخیل چه فرستاد

ز غفران بنیان دهن من شک مومهای قند سیاه بول ادبی

علاج صاف نمودن جانور بوقت شام اول طعمه بدید بعد از آن

یک مخلوط در لقمه کرده بخوراند اگر شکر و رب نهد یک مخلوط بدید

و اگر از آن بود

اندازه باشد بوقت چرخش لی باشد باشند و در کمتر مردم تر کردن  
باید اندک سنگی روی بخوراند بلکه موافق خاصی دادن بر ایند بالاجوا  
از سینه او به طرف خواهد شد نام سنگی را برید و در آب سینه بقدر  
دو سه قطره آب بچکانند و کبک نام خوبی بر این بازو شده و بازو به کنگه  
لبه شد برای استهافه کردن و در کردن بازو شده و  
برای خرامدن کردن او بازو را دو سه حماره و شد را یکس چید  
اول او به راجد اجد الوقت و نیمه بعد از شایسته اقم زود طرف



کلال چشم را در باره سورعیه شتر نماید و آن  
سحر را در او باشد که روزی یکبار شود چون  
بار که شود و نقل از آن بر آورده چهارم حصه از آن بر آید  
در کوزه زمانه کرده باید علاج بدست طبع باشد و شکر  
تر مویق بسته بخواند علاج کدر که زین از رفتنی بر آید  
باید که طبع را ورق ورق نموده در بول آدمی علی الصبح  
نکرده نگاه دارد و بوقت شام طبع بدید جانوری که طبع

علاج تلی جانور نده به و بر بارچه طلا نمود و برساند  
تا که وضعت شود اما اول بر بنوار ریمان حویج تاکه  
جراشیده خون براید بعد آن دوانند لقمه سیاه  
رخسار شود و اندرون حالی نمود و به خبر فاند  
تا که وضعت شود علاج دمه هر که انوری یکد و قطر بد  
وضعت باید علاج جانوری که از صید کردن نبرد بر بار  
بقدر حاجت داده براید حویجی بر و علاج لقمه برای



بکیم دو مغز قدر که کجور **علاج** بکری بر دواد و به بوزن

مساوی بار نموده بخوراند مغزی نیک مغز قلم صلیبت

و حص خمدل **الصا** الاخی فلان از آب سیده به موافق

کجور اندک فرصت شود **علاج** و به بول حین و رید

نک بر دو را به بر گرفته و موافق دانه خونیده به مالک فرصت

شود **علاج** خلیج حوضی بوزن ششدهم در ارجح شش

دهد و در آن آب طعمه بر آید کرده بخوراند تا که فرصت شود

و نه نو درستی پای و دم کوتاه و حال دار باشد

و بر خوار و برود هم باید اگر چه دم کوتاه گفته اند که باشد

ایا بچه دیده باشد جانورهای خوش قد و سبک دم

یا قوه را علم تحقیق الاشیا کلمات تمام شد باره

روز دوشنبه بیستم صفر سنه ۱۱۹۰ هجری ادویه های

باز و جره و عود سندای محمد مقیم از موده حیدر کوریت

علاج در بیماری باید باید که مصری و ملک موافق صاحب



و نیلوت چهار سفیدین سر سفید سیاه

زبان سفید روی سر سیاه نفی باشد سیاه و این

بهر یک مایه سفید رنگ نشاید و جمع سیاه بزرگ

نیرویده شد که هر وقت است پس از رنگهای که

نیلوت گفته اند هر کدام که باشد قوی سیکل و دست

اندام زبره بر کردن و شاید و ماخر در او پخته شود

و شیخ و سیوراج بنی و سیه و کتوشان ران

اللو ما کما استخوان مقرر زده اند و از ده نوع است

سرخ سما لاجین سیمابور سیاه زبان رز و اندام

بور سفید سیمابور سیاه سر کوره اقی باش بر و دریا

وران سیمابور سفید سیمابور اندام سیمابور پست سیمابور

سیندر روی و سرخ سیمابور اندک بار از پیر کون

خلص کرده سرخ و لاجین سیمابور سیاه زبان رز و

بور و بوراق باش و سرخ تن رز و سر و ابلق جن



بدست داشت خواهست که تعدیر بر آید و جرع قص کرده  
بود که رسید تعدیر بر آید و در این حال که التخمیر  
را باور داده بود تعدیر می خورد و اسهال شدید رخسار  
قصید بداشتین کرد پاره از وی بلند ماندنی الفور  
خود را بگوشت بیاورد اجزای الواح خورده او را بگوشت  
جمله خورده و نه و دانه ای کار خورده و جرع جور را خورده  
که کم کنند و در پی تعدیر می بدو اند **فصل دوم در انواع**

نمیکند از داکمی تعدری گرفتن کجاست باشد تو لک انرا  
بهندی شریاک کو نیز سرور را است لیکن سخن بماند  
از جانور پر کوثر باشد برای آنکه قوت باز و طراوت  
و در طریقه صید پر شکاری نامرودا با است یکبار از لک  
شریاک بر تعدری گذاشتیم و از شش جلدی که داشتیم  
طریقه رفتن نمیداد و تعدری را پیش انداخته بر سر مردم  
تعدری مقدار یک سره بلند بود و یک نفری سره



ویده شد جرج جبرای کی اندن تعدری به مصلحت  
کاری اید که تعدری جانوری محصل است و تیریر که پیران  
شد خان میرود که جرج بعافه کرده نمیرسد و اگر  
میرسد اینهمه راه دور رفتن میکند که از دست میرود و جرج  
تیریری که ناشنودن باشد و در صحرایکدو که پیر خود را  
تعدری را بنوعی میرسد و میکند که بازو باشد و شک و درج  
را یکم ندو در اندک زمین بوی میرسد و به طرف رفتن

و بدین در شکر حونی پرست و سکاروی بر کلند است  
و کاهی جهان میشود و در سکارو است میکند و می  
اندازد جمع بسیار هم میرسد و او بر زمین میدود  
تیر پری و قوت که دنا دره سکاروهای شوقه و جانور  
زلفتی است جویا شد که دیر اید و نده پیرا شد و تعدری  
گیرانند از جمع بدین نوع است که شاه بر نای جمع مارا  
بر شمشیر بندند و گیر سازند تا در پی تعدری کم نشود که



و غیر شکار رسیده از ار فرود آمده میزد و ایچین

لر فتن بی شکر رفتن اول که گفتند برو ری میسید بطم

کج و اهو تماشای عظیمست نشوق و فلت اول و

در اول حج بر اهو پیریدن ز بعد و سکان بی و

شوم بر باد و قمار می شیش چهارم ار همان تیری کفار

تماشای و کر باشد این جبار که میزد و علاج و یما

بدانکه شوقار را اهو گیر می کنند و بر اهو پیریدن شوم

بر زمین میخورد و زدن با دست و پا نشن میسکند و از

دویدن با چرخ پا بدین زمان میخورد و میسکند از که هر دو پا

قسمتگاه کاه از جانور بنوعی آید دیگر از که چون

جانور میخورد و میسکند که سبب افتاده رسیدن او را

از بودش میسکند و هر دو بال خود را بر روی آب میسکند از

که از دیدن و دویدن با زمین میسکند و سبب افتادن او را

میسکند که زدن او را میسکند و سبب افتادن او را



دوند و معلم باید تا جانور محبت بشد یکین بعد از  
که بخودن که اهو بسیار گرفته باشد و بیرون دریا  
بعی وقت چنان میشود که سگ یا هوی رفته و جانور  
اهوی دیگر را در پیش انداخته و از یکدیگر جدا افتاده اند  
در آن زمان جانور میدانند که سگ همراهند و میسر میسر  
خود را بر روی هوا گرفته و از آنجا سر نلوان شدن آنجان  
آنکه در دوزخ بگوش اهو میزند که سگ جاز که راه رفته خود را

چنانچه کاروان اهورا جدا کرده بر او حسنه دارد و

لکاهه است این جانور نورانی اندازم همان با خود را که بر

اهویره سیر می خیم خیال کرده رفتمی خواهر اهورا

از دیدن با رفی دارد و سکون صحن رسید میدو

و جانور میشود و خدو نورنوبت که در قوس او پیرانده

سازند بعد از آن هم باید براند که تنها یک دو سیر

بجای میر که در دست اهورا همشکار یکدیگر اند



مخاطبه آن بخت کار را نه از آنکه گویند و نه در وقت نشیند دارد

و القدر را چنان کند که هر چه ایستد را با او ندارد و ملائک الهی

را از جمل حد کنند و خوب باید که در پی آن باشد و وقت

جانور را اندازد و کسک هم در پی همان خواهد بود که جانور را

از حد آورده و در شایسته میرود و انوقت جانور را

باید انداخت زیرا که دو جانور که بر او آید میگذرانند

و در باوی کردن تعلیم یافته بودند برای همان نور بود

تا بدین زمان فایده پسد قواعد قوس کرده پیراندن را

پیشتر فزوده خواهد شد بعد از آن که دیدید که هر دو

بی توقف میگردند و بی کشتی بهیچر سید و از پلای

مالی او بر میزد و صبح میزد و جانوران و اندازد و یک

سکته و اندویش معانی را عقوبت اندازد که چون جانور را

سکته سیده بگیرد و نکند و چون امیر شکار بر

آه و را بکشد و جانور را بر میگرداند و ای آن همراه جانور را



و ظاهراً هم دور نیستند و بلکه با بس لغنی بر همه سراسر  
و جانور دیگر طیار شده با هم دور است و برده و فک  
کرده یکی پیرانند که متقی نان حصد و در بدن روشن  
عمل کنند و دو جملور بر او برین بر آمدن و حلی تمام دارد  
و این قاعد را میرسد و در حرم در میرش که نام خود  
منش و جانوش من همانرا بغیر نوشته ام که از روی  
دیگری بهتر بخواند نوشته مطلب معلوم کردن هر است نباید

که عادت کرده می بشته و می و اهو بره و میرا بر خود گرفته  
نخا خود می از دو سه کس از آنجا یک که از راه می بشتند  
چون پیشان میبرد سوراخ دیده میگرد و نزدیک  
ایشان از کوه و بر و کدی هر چه موجود باشد و نور  
از اهو جدا کرده بر سر آن محل میسازند جذر و ریشه حاصل  
بر و بال اهو بره را میسازند کوه را از سر و بر دارند  
و کی کوهت باید دو اند بعد از آن که رایت از سر بر دارند



سیرالسمان گرفته بایستکی معید ویده باشد و دو گوش

از جایین در برابر او میرفته بایست که این کله بخرج با شود

بگیرد و بلند دارند که بطی و جانور و روبرو برسد چون در وقت

تردد میگذرند تا وقت آن زمان روبرو بر روی زمین میگردند

تا آنکه از گوشه صبح بیاید بعد از آن جانور را از دور در گرفته

بایست که او بره را از برابر روی گذارند که طرف خانه خود را

شود و جانور از بهلولی وی اندازند تا آنکه بهما بجای

را بر چه چایانده که بیستاقی کرده جمع را بر از بند و  
یاره کونست را بومی داده جدا کند و کونست را نمود  
بار بومی چایانده چون جوش شود طبابت از بند  
که در قفسه ایور را بر زمین و جمع را بر آن کونست سیر  
که دلیر کرد و دوشی میگردانند بهر روز دو و دو این  
عمل نماید و یکد از بند که ایوب خانه خود را که تیرفته باشد  
و بر یسمان سی در کردن ایوب باشد و یکس



و محکم کردن باشند و هر دو وقت بر آن سیر اندامی

که دلیر شود و یکه احتیاطی که من بعد از این

بر بندند که باین خانه عادت کنند و از پوست کوسند

سرو و مرا حاکم کنند که امر با صیقل این طالع

کونید و جای چشمشان بگذارند و گردن و گوشه

پور و میرا بر سر بکشید و دارند و پاره کوسه

بر کردن وی را اول امور از زیر بغل گرفته و ج

و حش و لغز نیند **فصل دوم** در اهو لیر کردن جرج  
بدانکه خون لاسلک و راه برد اهاد رست نیند بر بله رسانند  
از کله اهو پوست کشند و پیر کاه نیند بر کاه خوانند که طلب  
نمایند بر میان جای دو کوشل و با پیچ کوشی بسته  
طلب نمایند از نزدیک مال لیر اهو استا شود و بر بله رسد  
بعد از تمام اهو را پوست کشیده پیر کاه نیند و  
همان طرز کوشل طلب نیند بر جود و شاخه بسته



و کثر آن یوفا و بدخواست و درین بدفعی از شونهار که

که بهتر است یکقدم پیشتر دارد پس که دوری و دوری

با خبر نشوند و گوشت از فاعده بالا گیرد و در شیب ساری

مسایلند باغی میشوند و گوشت و از دست میروند

که در شیب دین وی تا بیدارند که چه با این سو و چه با جانور

و دیگر نوعی بنشیند و الف و استنای و اسب و مردم و

اسب و کوه و شب بد که در سجده و وقت از هیچکدام

جرع راهو که کند باید که درشت و درست کند آن  
استقامت نماید که همچون هرگز از چیزی رخم نکند جهت آنکه  
گرفتار نباشد برین وسکان و سوار در پی دارد اگر از  
چیزی رخم خورده باشد از دل دور نگذارد و در آنوقت که  
آورده گیرد و باغی شود مکن آنکه او را همچون جانور  
دیگر لالچ و فریب توان رفت که بدو رو نیست و آنکه که در خاطر  
خای گیر شود بر آمدن از وی کمتر از آن باشد که در میان



داد علاج کمال حشمت **باب سوم** در احوال و ادضاع

انواع جرع و کشاده و گیر کردن ان اینست **فصل**

**فصل اول** بدانکه جرع خوب کارش تفار و جری میکند

بی مریض کار کنگد میکند و کنگد کردن و می و جری

و لکن همچون تفارست در طریق ایشان تفاوت

نیست چنانچه در باب این گفته شد و همه مقدمات است و گشتی

و طعم و شیرین دار و طعم باری در انجا نوشته شد اگر

شام کمر بدوزن یکتوله سایدن در یک سال بلند  
و صحرای قلم نوله بر بهر آن کرده تمام شب مالای چهار تکاید  
و بوقت صبح اول وقت جانشینی که گفته شد اورا  
کور و نم بعد از این به هم کنند همراه طهر و روزه است  
لوزن یکتوله طهر خوانده بیک حال گردانده بگذارد که  
ان به عبت خود بخورد و نماز و روزه و فوالم را بدو است  
هرست این ضعیفی طرح ماست باشد از ان ضعیفی نماید



بارد مندر پهلیم نواله و با سببیم نواله در یسفال هر دو

رایب کارده تمام شب بالایی چه میر نکاید و بوقت

یک بکری صا کرده در آن تر نموده بخوراند چون صبح

بهضم شود بعد از آن صبر و روزه بدید و سخته دهن شود

**چهارم** سیار و مثیل یک سرخ و کافور بهیم سین یک سرخ کرم ال

کلان یک سرخ هر سه را یکجا زده بید و در یک لقمه زده

بوقت صبح بخوراند و می خورد بهضم شود بعد از آن بوقت

باید او یک بلری بی استخوان راست کرده و در میان

ابند کور نموده بخوراند یک بهضم شود بعد از آن طمعه روز

مره بدرد سو جلی دفع شود **دوم** پیاز دهنر پی می تواند و

حصه عینوله اردو ایساییده در دیک سفال آب نارسیده

انداخته بالا ای چهر تمام شفا دارد و بوفت باید او یک

بلری بی استخوان راست کرده بخوراند وقتی خوب

بهضم شود طمعه روز مره بدرد سو جلی دفع شود **سوم**



۱۲  
الزیمو نه می رسد از ازل کلمات بنید و اگر طایب نیم نباشد

از معرکه سخت بیار باید و بوقت صبح بخوراند بعد از چهار روز

بد بد در کفر نه به سیر خنای رفع شود مغالجه حل کردن

جانور که بنایر اهریه یا رخی اوقاب به سیر باشد اول بسیار

مصری نیم نوار در نهاله انداخته و بر کمر بند می بایند از

یا چه صاف کرده آب از و یکدو بوزن نیمه ناله از آن در یک

پایه نهاله انداخته تمام شب بالای جبهه نگا دارد و وقت

۹۱  
یک باری صاف کرده بخورند وقتی که بهضم شود چال دیده  
طعمه بد این مخورن بمرست باشد را از آن چهار حصه یک  
حصه بد در نه روز سه مرتبه بد سه روز در میان کرده کنند  
این مخورن ادویه این کلل چشم است اگر خواهد سیاه  
جسم بد ادویه همه همان باشد میان این ادویه کشیده بکشد  
مالله نانی یکسج کیر عید یکسج الاهی دو سنج همه را سایند  
بغیر شیر کولی بندد اگر آب نشود از آب لیمو بندد



جراح مدلول سوز و رونی که باشد از پاره صاف کرده

لکها در دو بوقت صبح بگویند از آن در طعم یک یک برنی که

بی استخوان باشد که ده جور اند و قتی که نهضم بشود بی حال و بی

طعم دید هفت طعمه صبح با آنکه این چنین باز است بشمار

نصفی از آن و بدو نالی در در که با معده و راب نه اند

بپارد شیر ده جزو زن بگویند مشک که سرخ موسایی یک

سرخ کهونگی سفید نیم پیر بهونی مرینت همه را همراه

یک یک

بکریانی استخوان و بی تر کردن هر چار را بار زده بوقت  
صبح بخوراند و بختی را مضمت شود چال دیده طعمه بدوران روز  
پیرمه دندان است از در وقت طعمه بی سینه دفع و در این  
وزن ببارت بکریانی که بختی را مضمت دهد ~~شش~~ سیار و در  
روح البی نورن یک در یک سفال تواند اضر قیلد بسته  
بودر شکسته نارسه سیاهی که پالیزه باشد در کاجادر  
چراغ بسوزد و روی آن جانور بسوی چراغ کند و تمام شب



یکوزان و قیلکه خوب مضمم کند طعمه بد در هفت طعمه خشنی

سینه دفع شود **چهارم** یار دروغین چهارم نوران

و درم موسایی مقدار یک سر شوق در دو سینه یکری یکجا

کرده بوقت صبح کوزان که مضمم شود بحال دیده طعمه بد

در هفت طعمه سینه خشنی دفع شود طین وزن از آن

باز است باشد را نصف آن بد بد **پنجم** یار و کلا یکتوله

چون شکر بمقدار یکتوله مشک نیم سح همراه گوشت یک

یکری

در جام اهني بر يان نموده روغن انرا جگانه و بليز و پس  
در آن روغن کافور نیم سنج مشک نیم سنج و یک کبیری سیاه  
که انرا چینی میگویند تر کرده بوقت صبح بخوراند و قتی که نیک  
نم آید هم شود بحال داده طعم بد این دوزین از آن بارسد  
باشد از آن یعنی تا بدرفت از بعا خشنی سیاه شود  
**سوم** بار در روغن السی بگوید که الانجی خورد و دو سنج هر دو  
در روغن مذکور این دوز یک کبیری همراه کرده بوقت صبح



و در میان کف روغن مذکور برمان کند و یک یک پیر می صا

از استخوان نموده در آن روغن نمرود و بوقفت

صبح بخوراند و قتی که مضطرب شود طعم بد بدیفت روز بخوراند

و روغن مذکور هر روز زیاد کند و این وزن باشد

باشه را از آن نصفی دهد بکرم حضرت سید العزت سینه

خشکی دفع شود و بر پی رود و از نموده و مجرب است و

تجربه اید **فصل دوم** یاد در تخم سیاه و بیضه نمرود

و موسای یگونی هر شش اذویه را یکجا کرده بساید و از آب

لیمو کوئی بپزند بوقت صبح بخورند چون خوب مضام شود بجا

دیدن طعمه بد در مریه بعد چهار چهار روز بد صدح باید این

وزن بار است اگر باشد را بد چهار چم حصه یک حصه بد

اگر قضا سر سینه بد دفعه شود معالج حکمی **فصل**

**اول** ببارد کف ز روغن کنجد سیاه یک تور در میان آن

مشک یک گونی الایخی خورد و در پی مردور بساید و درین



روز متواتر بخوراند بوقت صبح اگر بعمیت خود بخورد فهو المدا

بالای ان سینه یلمری را طعمه دهد و الا به خون بهر جهت خود

بخورد تا کید کند که آب بد وقت که نیک مضام شود بی حال داند

طعمه بد این وزن بار است اگر باشد را بد اول روز هر یک

ایلقه روز دوم بهر دو ایلقه روز سوم بهر سه ایلقه بخوراند

بدان تریتیک که ذکر شد **ششم** سیاه و مرده سنگ وونی

شندف نیم رتی کافور نیم رتی و از کهنوبی سفید نیم دال

و موسای

بیار در هر روز خوش بوزن یک تنی مشک یک تنی کافور نیم تنی

بو شاد و نیم تنی رهم چهار یکجا کرده باریک بید و در یک لقمه

طعم انداخته بوقت صبح بخوراند که هضم کند چال دیده طعم به بد

و نه روز سه مرتبه بعد از سه روز بیدار بیدار دفع شود این وزن

باز است اگر پیشه بخوراند در سوم حصه یک حصه بد و هر یک

بهار و شاکر ابله را هر روز گرفته بخوراند روز روز دوم

چون سه روز ابله را هر روز بخوراند روز سوم زهره ح ابله را بد و



دو روز در میان کرده سر خسته بیدار نماند نکند این معالجه از آن

سینه چشمت و بانی وزن جرمی و شاهن را نیم سبک

دو روز طایفه درون خانه بنزد که بر وره شود **سار و موی**

بوزن یک ریبه کل خسته بکنی تخم مال لکنی مقدار نیم

رنگی هر سه را یکی کرده باریک باید و در یک لقمه طعمه انداخته

بوقت صبح بخوراند ماله هم خوشبو و پیل دیده طعمه دهد

سه در میان کرده او و به مذکور با طعمه بد صحت باید **ششم**

نیک زور میان دیده که زور دار و بخورند این زور نازان

باز است اگر باشد را خواهد از چهار حصه یک حصه بدو در که طعمه

دفع شود و فرجه در چهارم یار دیا با نونی باج و بک و شلخ و

بالای سنگ بساید و ابی بون چهار تنی از پارچه صاف

کرده بگیرد و میری بکشی شند فیکری اب بیکه بکشی و نیم

کوبی سفید و کسیدیم تنی همه را یکی کرده باریک است بدو یک

نقطه بدو بوف صبح تا که ختم کند بحال دیده باز طعمه بدو بعد از



موده است و قیله این ادویه را چهار روز بیدار بعد از

چهار روز که روز شواتر اربعون مصری سه پیمانی باشد

بعد از آنکه بیدار درین میان دست بزرگین بلند با عرض

سجده شود **م** بار دیوکت پنج بار کاس کردن

و می مقدار چهار زنی از باره جفاف نموده پیر و مشکینی

و کافور نیم زنی و شکر و چهار را یکجا آرد و در یک نهمه طعمه

بدهد بوقت صبح چون خوب شود به حال دیدن طعمه

بوی نیک است

و برای باشه و چهار حصه یک حصه بدو صحت کلی باید

**دوم** بیدار تیر کاود و چهار و آب تازه یک چم و مصری موافق

نحوه این هر که یکمی اردن سانبده دیار اردن در خلق و

رسانده این همه باید بد اچمه درون و بی دراید برد

بکیر دو گامی بخت نشاید وقتی که بهضم شود و از پحال

صاف کرد نیم طعمه بدو وقت دیگر طعمه است بد چهار

روز متواتر است الی تعاده دفع و فرصت باید از



و در بار نامه نقل کرده است فصل اول پیار و مشک

یک تنی مو بمانی نیم تنی و کادره من دور تنی که از هر

کادره منی اید هر که را خیم کند و از ارباب بسیار در یک

لقمه انداخته بوقت صبح بخوراند چون بهضم شود بحال

دیدن طعمه از گوشت بگیری سیاه می شود و در میان

سکه روید بدفع شود و و به کرد این وزن به بار

توانا باید داد و اگر کم قوت باشد و چهار حصه که حصه

نمایند اول به شهاب یسوی دهند و آب مالاجون خشک شود

یا ردید آب یسوی دهند و ابهم خون خشک شود و به شهاب

دهند بعد از آن از بول ادم دهند تا خشک شود و نقادارد و کماله

برای هر یک نخ در گرفته و به سیرج را وقت دو که بر آب باقی ماند

بخوراند و لک زخم خود باشد و شکر را وزن یکدانه موثر است

لیکن سیاه چشم را همراه بملک سوریه بوزن دال خود

انداخته دهند و قوی که نقاد و کس آرد چون کبوتر بدهند علاج



ملک پوری شاه قتل کیا شاه حج زکونیم شاه پسر وادرا  
یک کوفته یافتند سیاه کوی چند و درین بکر حج بدید و بعد  
اب بهر یکین و فی کمال نیارد بعد یک کبری گذشته است  
تازه ناوقت شاه است به هر طوری موافق بهری بایر ب  
دادن موافق صاف نمودن بار نه بعد از روز و چنان شروع مایک و مردید  
**چهارم** نهم سیاه چشم و کمال چشم و غده جانوران سگاری  
کمینه خوب شد پیل خورد و خورد و نورن بر این خوب

**علاج** پیر کردن بازو غنیمت خوانم دام سبکی و می دم دام برینا

یا شیعی هم دم هر دو را یا سه مرتب میدن داشته السی جوه بشد

بقدر همراه طعمه بخورند تا الله تعالی بخیر بخواند اداخت **نوع دیگر**

از شیر پیر کردن شود از زردکائی نکاهدار د اعل سند می شود کما

بقدر که دوی به بند و وقت صبح یک کوب زنده بر کردن شود و جرب

**چهارم** صا و نمودن جرع و لک و لیکن جرع را از سبب کلمه بد یعنی نصف

دو ایدانیت او این خراسانی یکماه بهماله سینه یک ماه تا یلوا نیم



کیر داد وید نیست ویراب لیسوی کاغذی چید و دیالای این

اب نماند بدو وقتی که ضرورت این عملی کند برای جمع و بهر

حالت آمده لو اب معلون بهاد و عایک برای است سوسای

رغون و نقل الای ریجیل سود غمیلادن معری بهاکه بران

انرو خراسانی تکرار خنی سوا حو این نک میچند و بر است صدال

ادویرا کوفه وین و امین نه ناب لیسوی کاغذی چید و دیالای این

بنیدارد و یک نیم نفعال داخل نماید اگر سه بهار بدید برام جو بدید

بس یارده بونجی سفید و شیرین در دو راسخی نمود و چشم

صبح و شام یک بند مجرب است **علاج** اگر سفید و چشم سیاه شد

ظاهر شود باید که شلغ و نمک یا سرکه و صندل و چشم جانور شد

ومی مالیده باشد اگر ازین بهتر شود برک شلغ و صندل و آب ان

صبح و شام در جانور بخارند و اگر ازین هم به شود او بر که اثر ندارد

اسفغانی بگویند صبح و شام می مالیده باشد سفید چشم دور شود

**نوع دیگر** اگر شش این یک که بر گیرند شود ان شاء الله تعالی



کرون این سه چرخه کرد ایندن طعمت مهم اگر لای  
 نباشد زود و به درد او ایست بر هوای موسیقی و  
 شک مانند است که موفق آید و درین چهار خصلت باشد  
 کمال چشم به بر و کلان به ار که گرفته نقد به جانور  
 و ر **لحمه علاج** اگر سفیدی چشم کلان چشم ظاهر شود با نام  
 سفید شدن باشد که به و کوندی و جنابوی هر سه را  
 چشم جانور یک هفته یک مرتبه صبح و ام از این بهتر شود

بر باد

خزین بیدوده باشد طرف می شود چهارم آنکه طوره و زنجیل می کند

بیم آنکه اگر طوره کرد باشد با حجت بر او بر خود بسته اند و جند

قطره ای در کلوپی جانور کجاست بعد از آن که هر یک که در میان

کلو بگذرد کل بر سر آن کجاست بدیدایم هر سه طوره بار

ادویه می رسد به زعفران هر سه نوزن برابر یکدیگر

مقاله که در حل کرده چهاره باشد و اگر حجت مداومت باشد

این حقیقه اندر دو ادویه بدین بفضل است را از آن حل



سایده بپزاید و **لوحه** کبر سه را از باغن خراشید

شیر اکبر آن بمالد و دفع شود و مجرب است خند رو و رعل آرد

**علاج** برای بلی بلی مری و زرد و جویب شده اوم سایده و در

بند و بعد از سه روز بکشد خند رو و این عمل نماید مقید است **لوحه**

خوردن برای شست و در ستاد و زرد و در میان و اود و روز

سوم بدید بسیار مقید است اول آنکه استغفار نماید و کند و

آنکه ندرون جان و صفا و خوشدل می باشد سوم آنکه از سجده

مطلق نمیکرد و بارود و از ده لک شمشک و هم را یک جا کرده در

طوق نقادارد و در هر کفن من نماید تا که گرم در آن اقدام روز

یک روز در میان داده یک گرم از آن شکر میداده باشد

بدهد از من عمل نماید که امشود مجرب است **علاج** و جانوری که در آن

باشد باید که نیم اسلیمی تمهیدی باشد از می بر سر نماید

باشد تا که به شود در کفن یک طوقی را شتر آدم بر کرده

و من نماید و از ده روز بعد از آن برآورده نیم اسلیمی در آن



را خواهند که بگریزند مانند ماهی که از دست جوهر جانور مرد و

قطره خون از هر یک پای باشد و سنج است سینه مال

که خون زیاده ترود و بهین نه خواهد شد خون این عمل باید و مر

گر میرد بدقتی باید سوز شود و اگر با کمی است به این عمل کند

باشد خوب میشود و بر که خون بسیار دفع شود و مقدار خون زیاد

رو به هفت صبر کند و قتی که خون نشت شود **علاج** خون شکر

است و هر جانوری که باشد و ماوی خوب میبرد و مانند جانور

و آید و اگر خوب شد فیهما و الا بار همان طریق بید **علاج** بخت

سفید چشم هر جانور پیرید و خرد و شکر تر کوش را جان کرده

سیرین او بر او در دما مارا کرده یک قطره آب سیرین او در چشم جانور

بکارند و این در تمام روز چهار مرتبه نماید مجربست **علاج** اگر دماغ

جانور گرفته یا بوی خوش نماند له بار در برال کوبی خورد و در دست

نالد و چند قطره آن در بینی بکارند و یوسف زید با کار کنند و بر آن

جست خوردن بر همان حکم دارد مجربست **نوع دیگر** و چون باشد



نخست جانوری که در دهن عقلی دایم با اول نیت کمرایه بعد  
ان سوخته شود و نقل و نیت و هر سه را کوفته بجزه مالیده و مزه این  
عمل نیت یک روز در میان داده و احتیاط کند که دوا در کمر جانور سرودن  
نیت **نوع دیگر** اگر مایه شایه این است و این مایه را با  
کرده با و هیچ دارونه نمیشود باید که اول دویه را کوفته و تخم زرن نماید و  
مقال شنی در یک مقال شسته و خفیل خورد سال حکم داده و بنده رود  
چهل مرتبه یا ده که در مایه جانور است از شسته تر سیده و یا بعد از سه روز

و بسیار کرد و بعد از آن از انکشت و چشم کن می کشید و آن

و هر روز پیش از ظهر میزد و با شب و با و بعد از سه چهار گاهی طعمه میزد و بجز

**علاج** و جانوری که ندی است به شدت گاه و بعضی نوار از جوب

ازند با و میان نوار از راهی کند و در آن راه برود و حی و

و بیلان و افیون بر سر سارمده با هم مخلوط نموده و در انداز

و یک را بر سوار از میان خالی کرده بود و حکم به بند و هر روز چهار مرتبه

از آن است که آدم میزد و با سارمده با نوار از قرض خلاص شود و نود



دو خوب و هواست بسیار هر سه بر گرفته در پستان او

سایه و در پایی جانور پیدا بعد از سه روز و اندک و هر روز

دو سه مرتبه در پستان او نموده بای او نموده بای او نموده **علاج** چکنه

اما سر و سر و پستان بطوریکه بالا گفته شد بعد از

**نوع دیگر** که در پستان او نموده و او را شسته باین عمل کار دارد

اول زنی که دختر را پیدا شده و او را پستان او را پستان او را پستان

زکار خواه بر آوردن بیاله اندازد و چندان خلط نماند که نکند

دیشیس و بیهوش را نیم بدید حرج و مانند امر او و مانند بدو

یکند و اعلی است **علی** جانور را خلی داشتند با معرفت

کو سعید یا بر بدید بقدری که علم میدهند و اگر خالی شود **علی**

امیر بدید و قبیل از بارجه یعنی ندری شد تا قبیل مجده با جانور

حفره کند و اگر ازین عمل نشود صاف کند ضایقه نورست **نورست**

ازت باهن نقاید در بعضی امر سفاران برانند که او را هم صاف

با بر کرد **جهت** **علی** جانور جهت تلی سیاحوست و از مو



شک کند و در رستان سفر نگاهدار چون مار و باش

و شاهن و غن جانوران و صید زلفن کاهلی کرده باشند

و بی پروائی نماید صبح بخت نعل در میان لغیر نوشت بدید

دو سه گری خبر کرد و طبع بدید اما کمتر از زورهای دیگر ملکه از سه

لغیر زیاده ندید و ما را شام صبح هزار گریه میداد و با و هر

که جانور صید زلفن کاهلی کند بین عمل نماید و او را

بالد و مافه میزند که چه قیمت و شاهن را یک نعل بدید

دیا

و در صید گرفتن حریص میگردد و هرگاه جانور زنده بماند بعد از گرفتن

مردود الوقت این عمل کنند و جانور را غریب بدین وقت از طرفه

برده باشد او را هم بداند بسیار از خدمت هر یک از منم شد و بود

فریب می شود اما بقدر ارباب دیگر که جان و مال می بینند با او بیتردند

خام تر به بهای خود و جان و خشن می شود و فرستاد و در

دو اشهر چهارده روز بر کرده نقادار و بعد از آنکه بدو

بگذر و خست شود در شات اوم تر که چو دارد بعد از آن اوست



و طهر سیاقی چهارم حصه کمتر و هر صبح برابر که باشد

خود هر کرد بجا بست بر روی پا از موده است **نوع دیگر**

ادویه خنک جانوران سکاژنی بابت پیرامین است

که برمان استند و خشک معری این هر چهار را نورن برابر

گرفته شده و با بعد از کوبیدن و جرج و باقی

خود بدو باشد نیم خود و هر با نور را بید و بدو و نور

این حبیب طعمه کمتر و چنانچه غرضت از این حبیب است

و در صدف افش

ساختن سوسه که جانوران شکاری بایست صاحبی  
شهر حاجی که جانور به با و حرق پوش بود و جو کبری کند  
و باد و سر و خل نماید بعبادت که در تجلیل ستودند  
و نظر شد موسیقی بر بهولی از هر که ایم یک سرخ زعفران  
دو سرخ چهار سرخ سفید بالایی نیمه تراشیده هر قدر که باشد  
اگر زیاده یا نشد به هر یک همه را نوز و نیمه کشیده نگا در درگاه  
جانور انور و کالی نماید و وقت نیمه چهار رتی در طعمه بد





انرا دو کتبه ساخته و چون بر سر کوفه زیر مینا نور به بند و یک

عربی تمام است که مکتوبه را خواهند خندید نرمان مکتوبه را و در نماید برای

دفع شیش بلید را در اسبیده و میان پیرا بالذوق شود

بجست چشکی زخم مینا نور الرخی کا نوشت کاری اسبیده باشد

راسبیده و میان زخم بر نماید و قدری موسای بدیده شود

بر کون لبش زخمیک حسن است و همراه طعمه بدیده شود و نوع دیگر

حسنت باشد شب بر بوی موسای و نقل زعفران جو جوئی



جند روز بوقت صبح بخورند نصف لی صحت یابد علاج جانور

پیرزدان کباب چینی بکدام پلیله طایان بکدام اوج واس کنند

چهار سح اینهمه را سینه برابر دانه مو بهم بوقت شام

بخورند و در میان دانه روز سوم میداده باشد بر سر

علاج ملی بار و بای پسندیده و آب را سینه دریای

جانور به بند و یا که روز بعد و آن خود و در چند سینه

در بای جانور به بند و در خواهر شد علاج پسندیده بار و شتر

دفع شود بار دوح بر بانه بوقت از گرفت بید و پیر  
بر نمود و بیکه و بقدرد و سحر و شکر شیعی کافور به هم سیر  
یکج سکنه و یکسج هر چهار یکجا بیده هر روز یک نغمه  
بوقت صبح بخواند چون نهیم شود و سحای بیده و طعمه بدید و در  
میان دانه که در بخواند صبح باند و الرزین نیم و نشود  
بارد سار و ایلقه زهره انرا گرفته بخواند روز دوم زهره  
چهار ایلقه بدید روز سوم زهره صبح ایلقه بدید و سحر و سحر و سحر



طعم و رنگم بخوراند و دفع شود و اگر سستی ارد علاج در مطهر

مشک یک موبسای سفید یک خ کاوردن و سحر چهار

راسیده در آب آتار بقدر و سحر چنانند و در یک نفسم طعم

بخوراند چون به هم شود از نو سفید سیاه طعم و بد بکوردن

دادن سه روز بخوراند اگر طعم بر سبای سدا شود و هر چه باشد

این وزن باریست اگر توانا باشد و اگر ناتوان باشد چهارم

حصه کم نموده بد بد و باشد چهارم حصه بد بد و اگر این مرض

موقوف

هر جانوری که باشد تر کرده پدید هر روز و وقت میداده باشد

در یک هفته مرتبه شود **نوع دیگر** در فریه کردن باشد چه در او شیر ترزد

بگوراند و در یک هفته شود باران **نوع دیگر** که از گلی سنگ را چون

بر آورده در یک هفته پدید هر روز فریه شود **نوع دیگر** که یاد و از سنگ

بار و بار و نور سیاه و مسامه آن را از یکم حالی نموده در میان آن

رخیل نماید و از یکم حلت نماید و در آنش اندازد و مالک مسج

شود بعد از آن رخیل را بر آورده شود و نماید و یک دره پیش از



از وقت فرو و بار و بعد سه وقت بیشتر کرده نگاهدار

بسیار جو خشک فعل خواهد شد **نوع دیگر** برابی بین

باز مجرب است خللح و دو حاله سکنف چهار تا شتر قمر نقل

چهار هر دو را ساییده نگاهدارد وقت خوراندن

طعمه کنیزش اندکی جان نموده در میان خون او خوراند

باز رو دفع شود **نوع دیگر** کهنه فرسوده را در آب سبزه

ارزوده بضم مرغ سمرست کرده در میان خون مرغ مادر خون

بر جانور

پای کوتاه و جللهای دراز این چنین باشد برهنه باشد  
**نوع دیگر** چنانچه درین باشد حجر است باید که بر اول سجده  
کنند و بر دوم چون طعمه می کنند و باز روی باشد را بر پستان  
بند و بعد از آن در حفره مهباشت خم باشد باید بر تمام کمرای  
چشم او می انداخته باشد و سه مرتبه برین نوع سداب ری باید  
بعد از آن رو خون دو کهری بر باقی ماست بر سر انداخته شد  
و خون صحت شود از آنجا خواسته در گوشه نشسته شد که گفت



رشته جام از رشته جام به بند و بعد چشم باشد را و از مود  
در میان آب اندک کلاب داخل نماید و پند را در این تکرار و تمام  
ست و چشم باشد کند باشد و یک قیلک در روغن بلخ میان  
جراحی بسوزد چون عمل رسد و نیم باس شود آن زبان سبز را زنی  
شند و قی که صبح شود یک لوت شسته شسته نماید آن را لوت  
کز نیم خواهد از موده است و باشد را پند کس این بوده  
باید گرفت باشد باید را بر سر باشد و دم کونست و در تر باشد

نماند بعد بر آوردن خشک نماید هر روز موافق دانه نمونک در قحص  
سید او پاک شد **نوع دیگر** طریقی است دن باشد در یک و در بر آید  
ان بعد سه روز نیت یکم و مصری خشک نماید که شده زعفران دو ماه  
پیدا شود که نماید و از یکم که در یکم که نیت نماید که  
همه را یکی سینه در کتاب چهارم نماید دارد بعد یک سحر  
بدید **نوع دیگر** طریقی است دن باشد در یک و در که از تعجب است  
کوفی نیت که نوسه اول نماید که هر دو بار وی باشد از



هفت عدد و ایه هر را در روضی انداخته بر میان نماید بعد از بار خد

صاف نمود لکاه دارد هر روز صبح و شام همراه لقمه بخورد باشد

بکرم الهی که هر خوب می خورد و زحل بر باد بخوابد شد **نوع دیگر**

لقمه یا نشه مشک یکماشته قرنفل یکماشته سنف یکماشته برهمنی

یکماشته همراه اسامیده لکاه دارد موافق یک نسخ بدید **نوع دیگر**

رجبیل را در میان با برک و مشتی هفت روز تر کرده لکاه دارد

بعد از آن رجبیل را تر کرده در شراب و آتش نه روز تر

روغن که در ایام زیر کافور آن میدهند که روغن کافور  
انار بامرب یکماشته سیبی یکماشته زعفران یکماشته عرقه یکماشته ریحان  
دو ماشه عسل اموری یکماشته قند یکماشته مشک یکماشته موسایی نیم ماشه  
این همه در روغن کافور انداخته خوب زان نماید بعد از آن موافق  
دو سنج یکمتر هر روز بیداده باشد **فوقه دیگر** ترکیب روغن زیر  
مشک ماد کافور نیم لبار بر بهوی سه ماشه قند دو ماشه زعفران  
یکماشته ریحان چهار ماشه موسایی نیم ماشه لیکر یک عدد برکت



و کا فوج وانه داخل نمود و کاهدار و بوفت ز فتن شکار  
بغدر و وسخ در قلم انداخته بدید بسیار سجوا هر کرد  
**نوعید** باد و بر یکبار شمشیر یک شمشیر غوغا یک شمشیر  
مور یک شمشیر بچیل شمشیر چهار شمشیر روستا و داشته  
تر کرد و کاهدار و یار روز بعد آن هزار کجا هر آورد و ما  
شد و موبیای بغدر وانه نمونک هشتاد و یک و دهمه باشد  
بدید موبیای کاهدار و دخل سجوا هر کرد **نوعید** یک شمشیر

عقود و جزای ایلوه لندی بلج کافو خساید اراجانو لاه

باش کافو خساید بلج کافو خساید و عار کولبا جها

بقدر و موته بند و بدست و عار و نو **عید** کولبا جها

کلمه در کلیل و و انرا میت ایه و بند و دست جفل

اند اخته و در کلیل و میت کاید بعد از میت ایه و بند و در ایلوهی

کاعدی نه کاید و بعد از ان سه روز در سر ایلوهی

نه کاید و بعد از ان سه روز در سر ایلوهی



باب سید مرید برای مائتله در سه روز بر این دعا

دوالتسمه مرا بر دانه مؤمنان نفع دارد و در صبح و شب و در

انت الله تعالی در سه روز بر دانه مؤمنان نفع دارد و در صبح و شب و در

فرقل محمد و فلق چهار وعده خواندند مشک اندک و موسی

اندک خراب است اندک پوست چهار و دو و کلل ساید و نقد

کوی همه را بوی که بالا نوست و با شربت و دوالتسمه

نکاه دارد و **نوع** در هر یک سه روز و در صبح و شب و در

حود هرست محراب **نوع دیگر** لغزین شده و سگوف نهاده

زنجیل ساخته ایله و لندی دو مانه غور و دو مانه اندر جوش

سه مانه کافور بهم سه مانه و نیم مانه و فعل دو مانه پیل و رار

دو مانه هم رایت حاسا مد و نقاد در بوف شکار نقش بون

دو سنج بدید محراب **نوع دیگر** لغزین مانه زنجیل مانه

و فعل مانه مانه مانه مانه مانه مانه مانه مانه مانه

نقاد در بوف شکار اندیک بدید بسیار جوش **نوع دیگر**





Hydrated-Succin.

2. I. 1930.

W. I.



ROUTINE SLIP

No 1.

W.56

Bāz-nāma,  
a treatise on the diseases of  
the falcon.

Manuscript, in Persian,  
transcribed towards the end  
of the XVIII c.

4116511



Acc. No.

456

CLASS Mk.

PUB.

DATE REC'D.

AUG 27 1930

AGENT

Dr. Wood

INVOICE DATE

FUND

Blacker

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED

ord. by Dr. Wood

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

